

درس ششم

نی نامه

❖ **قالب:** مثنوی ❖ **سبک:** عراقی ❖ **نوع ادبی:** غنایی ❖ **نی نامه:** ماجرای جدایی انسان از اصل خود
❖ **پیام محوری:** ماجرای جدایی انسان از اصل خود و رهایی از وجود مادی و بازگشت به روح کلی
❖ **همجده بیت** آغاز دفتر اول مثنوی معنوی به «نی نامه» شهرت یافته است.

❖ **مثنوی:** منسوب به مثنی، دو دو، دوتایی، شعری که همه ابیات آن به یک وزن است و هر بیتش قافیه ای جداگانه دارد.
❖ **در نی نامه، «نی»** همان مولاناست که به عنوان نمونه یک انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا، خود را اسیر این جهان مادی می بیند.
❖ **شکایت مولانا** به این دلیل است که **روح آزاد او از نیستان عالم معنا** بریده است.
❖ **آن چه در نی آوازی** پدید می آورد، **گمش انسان آگاه به سوی عالم معنا**، به سوی پروردگار، به سوی کُل و حقیقت هستی است.

❖ **نوازنده نی عشق:** پروردگار

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست	ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست	مولانا
ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی	زاری از ما نی، تو زاری می کنی	مولانا
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات	برد و مات ما زتوست ای خوش صفات	مولانا
دهان عشق می خندد که نامش ترک گفتم من	خود این او می دمد در من که ما ناییم و او نایی	مولانا

۱- بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند

قلمرو زبانی

❖ **بشنو:** دعوت کردن مخاطب به گوش کردن و سکوت؛ زیرا گوش کردن بر گفتن مقدم است.
❖ **حکایت:** داستان، سرگذشت، نقل کردن خبر یا سخن از کسی
❖ **شکایت:** گله کردن از کسی نزد دیگری، دادخواهی

قلمرو ادبی

❖ **جناس ناقص:** حکایت و شکایت ❖ **نی:** استعاره از مولانا یا نماد هر انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا

قلمرو فکری

❖ **معنی:** به نوای نی گوش کن که چگونه از داستان دوری ها و جدایی های خود از عالم معنا شکایت می کند.

❖ **مفهوم:** بیان شکایت از جدایی انسان از عالم معنا و پیشگاه خداوند

ز فراق چون نالم من دلشکسته چون نی که بسوخت بند بندم زحرارت جدایی

❖ **مقصود از جدایی:** دور شدن روح انسان از عالم معنا

❖ **مقصود از شکایت:** حکایت آرزوی بی پایان عارف است به لقای پروردگار، حکایتی است که خداوند او را الهام می کند تا بگوید.

❖ **نکته:** انسان آگاه، وقتی از معشوق جدا شد و از جهان روحانی به جهان مادی پای نهاد از این جدایی و دوری از حق، شکایت می کند. اما شکایت عارف در حقیقت، چیزی بیشتر از حکایت آرزومندی بی پایانش برای رسیدن و پیوستن به خداوند نیست.

شرط عشق است که از دوست شکایت نکنند	لیکن از شوق حکایت به زبان می آید	سعدی
لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ	عشقبازان چنین مستحق هجراند	دیوان حافظ

در داستان طوطی و بازگان هم که شکایت از جانِ جان؛ یعنی، خدا را در یک مصرع بیان می کند و بلافاصله می گوید نه من شاکی نیستم بلکه تنها روایت می کنم.

من ز جانِ جان شکایت می کنم من نیم شاکی روایت می کنم مولانا

قلمرو زبانی

نیستان: جای رویش نی، نیزار*تا: از زمانی که*نقیر: فریاد و زاری به صدای بلند*بُبریده اند: قطع و جدا کردند

قلمرو ادبی

*نیستان: نماد یا استعاره از عالم معنا*مرد و زن: مراعات نظیر و مجاز از کُل هستی و همه پدیده ها
*نگته: هرگاه دو واژه متضاد با هم معطوف شوند، و با هم یک مفهوم کُل را برسانند، آرایه مجازمی سازند.

قلمرو فکری

*معنی: از همان روزی که مرا از اصل و خاستگاهم (نیستان) جدا کرده‌اند، مرد و زن در ناله‌های من، ناله‌های جانگداز خود را سر داده‌اند؛ یعنی، همراه من از درد فراق نالیده‌اند

*مفهوم: همه آفریده ها در شوق ادراک حقیقت هستی، فریاد می زنند و عشق به مبدأ را بر زبان می آورند.

شد گریبان گیرشان حُبُّ الوَطَن - این بُود سرّ نقیر مرد و زن

*بُبریده اند: منظور خلقت آدم و قرار گرفتن روح انسان کامل در جسم آدم است.

*نگته: از بیت دو تا بیت هفت در بردارنده حکایت و شکایت های نی است.

۳-سینه خواهم شرحه شرحه * از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق ***قلمرو زبانی**

*فراق: دوری، جدایی*فراغ: آسایش، راحتی

*نگته: آمدن سالک و عارف از عالم روحانی به عالم مادّی را «فراق» و برعکس این اتفاق را «وصال» می گویند.

*شَرَحَه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند.*شَرَحَه شَرَحَه: پاره پاره؛ صفت است برای سینه، سینه شرحه شرحه، منظور، دلی

پاره پاره از غم و گرفتار عشق و فراق*درد: رنج، آزار، ناخوشی، بیماری، محنت، اندوه

*نگته: در عرفان، حالتی را گویند که از محبوب ظاهر شود و مَحَب طاقَتِ تَحَمُّلِ آن را ندارد.

*اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس کشش روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی

قلمرو ادبی

*سینه: مجازاً انسان دردکشیده، شونده ای دردمند و درد آشنا*جناس ناقص: شرحه و شرح

قلمرو فکری

*معنی: برای بیان درد اشتیاق، شونده ای می خواهم که دوری از حق را ادراک کرده و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد.

*مفهوم: سخن عارفِ عاشق را فقط عارفِ عاشق آگاه به دردعشق درمی یابد و بس. در فهم مقصود، سنخیت و جنسیت شرط است.

*هم مفهوم با ابیات « ۱۴ و ۱۸ »

کجاست هم نفسی تا به شرح عرضه دهم

حال شب های مرا همچو منی داند و بس

سلسله موی دوست، حلقه دام بلاست

حدیث عشق جانان گفتنی نیست

و گر گویی کسی همدرد باید

۴-هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش**قلمرو زبانی**

*اصل: ریشه، بیخ، بُن در متن درس، بازگشت به سوی خدا*باز جوید: بازمی جوید، جستجو می کند

*وصل: پیوند دادن چیزی به چیزی در این جا همان عالم روحانی و وطن اصلی، پیشگاه خداوندی

قلمرو ادبی

✽ جناس ناقص: اصل و وصل

✽ اشاره و تلمیح دارد به «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَوَّلِهِ» هر چیزی سرانجام به اصل خویش باز می‌گردد.

قلمرو فکری

✽ معنی: هر کس که از اصل و جایگاه اصلی خویش دور مانده باشد، در جستجوی رسیدن به اصل خود و بازگشت به سوی خداست.

✽ مفهوم: میل به عروج و بازگشت به اصل خود (خداوند)

✽ نکته: هر که از اصل خود دور مانده است سعی می‌کند به روزگار وصال خود باز گردد. البته این تکاپو برای وصال برای کسانی اتفاق می‌افتد که اصل خویش را شناخته باشند و بدانند که از آن دور افتاده‌اند، به عبارت دیگر کسانی که «درد اشتیاق» داشته باشند.

دل قطره‌ای ز شبنم دریای عشق اوست	کز راه دیده باز به دریا همی رود
دل ترا درکوی اهل دل کشد	تن ترا در حبس آب و گل
بالا بودم بالا روم آن جا بودم آن جا روم	بازم رهان بازم رهان اینجا به زنهار آمدم
خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان	کی کند این جا مقام مرغ، کزان بحر خاست
ما ز فلک بوده ایم یارملک بوده ایم	باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست
ما ز دریاییم و دریا می‌رویم	ما ز بالاییم و بالا می‌رویم

۵- من به هر جمعیتی نالان شدم

جفت بد حالان و خوش حالان شدم

قلمرو زبانی

✽ نالان: صفت عالی از نالیدن ✽ جفت: همراه، همدم

✽ بد حالان: کسانی هستند که سیر و سلوک آن‌ها به سوی حق، کند است

✽ خوش حالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان‌اند.

قلمرو ادبی

✽ بد حالان و خوش حالان: تضاد و مجازاً همه انسان‌ها

قلمرو فکری

✽ معنی: من برای بیان غم هجران خود در میان هر جمعیتی حاضر شدم و ناله عشق به حق را برای همه سالکان، بد حالان و خوش حالان سردادم. (هم مفهوم با بیت ۱۲)

✽ مفهوم: تأثیر دوگانه و انعطاف‌پذیری نی و عمومیت عشق به حق، مولانا عشق به حق را برای همه سر می‌دهد. عارفان حکایت فراق انسان را به همگان می‌گویند.

تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند

به قدر دانش خود هر کسی کند ادراک

۶- هر کسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

قلمرو زبانی

✽ هر کسی: همان خوش حالان و بد حالان ✽ ظن: گمان و پندار

✽ از ظن خود: منظور مناسب با احوال قلبی و روحانی و فهم خود ✽ اسرار: رازهای پنهان در بازگشت به حق تعالی و معشوق ازلی

قلمرو ادبی

✽ تکرار یا واژه آرایبی: من ✽ درون: مجاز از اندیشه و افکار

قلمرو فکری

*معنی: هر کسی در حد فهم خود، با من یار و همراه شد اما حقیقت حال مرا درنیافت. (هر کس به اندازه ظرفیت وجودی اش از معرفت حضرت حق، تعالی، بهره مند می شود)

*مفهوم: پوشیده بودن حقایق باطنی، هر کس از دریچه پندار خود درباره عارفان قضاوت می کند.

محرم راز دل شیدای خود
کس نمی بینم زخاص و عام را
در حق ما هر گروهی را گمان دیگر است
کس ندانست این که ما گنجیم یا ویرانه ایم

۷- سرّ من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

قلمرو زبانی

*را: تغییر فعل یا مالکیت *نیست: مصرع دوم به معنی « ندارد »، فعل غیر اسنادی است، گذرا به مفعول

*لیک: لیکن، اما؛ حرف ربط همپایه ساز *آن نور نیست: آن بصیرت و توان معرفت را ندارد.

قلمرو ادبی

*جناس ناقص: دورو نور *نور: استعاره از معرفت و بصیرت، نیروی باطنی *پارادوکس: مصرع اول *تکرار یا واژه آرای: من

*چشم و گوش: مراعات النظیر و مجاز از همه حواس ظاهری و ادراک انسان *حس آمیزی: گوش با نور

قلمرو فکری

*معنی: اسرار من در ناله های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی تواند راز و حقیقت این ناله را دریابد (تنها با چشم و

گوش دل می توان آن را ادراک کرد) (هم مفهوم با بیت ۸)

*مفهوم: اسرار و حقایق عشق آشکار است ولی با حواس و ادراک ظاهری، درک و شناخته نمی شود.

رنگین سخنان در سخن خویش نهان اند از نکته خود نیست به هر حال جدا گل *نکته: بوی خوش

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل هر که خواهد دیدنم گو در سخن بیند مرا

۸- تن زجان و جان ز تن، مستور نیست لیک کس را دید جان، دستور * نیست

قلمرو زبانی

*مستور: پوشیده شده، پنهان، در پرده *دید: مصدر مَرخَم و از نظر نوع دستوری « اسم » است، دیدن

*دید جان: دیدن روح و فهم حقیقت و ماهیت آن

*دستور: *اجازه (در این درس)، راهنما، وزیر *را: برای، حرف اضافه

قلمرو ادبی

*تلمیح: بیت تلمیح است به آیه ۸۵ از سوره اسرا *جناس ناقص: دستور و مستور

*تکرار یا واژه آرای، تضاد و مراعات نظیر: جان و تن

قلمرو فکری

*معنی: گرچه جان، تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچیک از دیگری پوشیده نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ

چشمی داده نشده است. (برای ادراک جان که از امور نامرئی است به حسی غیر از حواس ظاهری نیازمندیم)

*مفهوم: پیوند جسم و روح را نمی توان با حواس ظاهری درک کرد. آنان که اسیر جسم و جسمانیات هستند نمی توانند روح لطیف را ادراک کنند.

*نکته: در این بیت، مفهوم بیت قبل به تعبیر و واژگانی دیگر بیان شده است و در واقع نمونه و دلیلی (= تمثیلی) برای آن است.

برای درک رازی که در ناله های نی وجود دارد به حسی غیر از حس ظاهری نیازمندیم. زیرا راز های نی مثل جان نادیدنی است و برای درک راز نی باید با چشم و گوش دل ادراک کنیم.

قلمرو زبانی

*نای: نی*نیست: در مصراع اول، منفی «است»، در مصراع دوم، صفت «نابود و فانی» *این بانگ نای و باد مصراع اول: مسند
*باد: در مصراع اول، هوا، در مصراع دوم، فعل دعایی است

قلمرو ادبی

*باد: در مصراع اول، استعاره از تعلقات مادی و نفسانی*نای: استعاره از مولانا یا هر انسان آگاه

*جناس تام یا همسان و قافیه: باد و باد، نیست و نیست*مراعات نظیر: باد و آتش
*تکرار و واژه آرایبی: باد، نیست، آتش*تضاد: آتش و باد، است و نیست*مراعات نظیر: نای و باد
*ایهام تناسب: باد در مصراع دوم: فعل دعایی، معنی مورد نظر در بیت ۲- از عناصر چهار گانه که با آتش، تناسب دارد.
*ذوقافیتین: هر گاه یک بیت دو قافیه داشته باشد ذوقافیتین می گویند، پس بیت ردیف ندارد.
حافظا! دلم می خواهد هیچ کلامی را دو بار در قافیه نیاورم مگر آن که با ظاهری یکسان معنایی جدا داشته باشد. گوته
*تشبیه: بانگ نای به آتش از آن جهت که از عشق برمی خیزد و سوز و گداز می آورد و وجود شنونده راستین را به آتش درد می سوزاند
*آتش: در مصراع دوم استعاره از بانگ و ناله مولانا، عشق

قلمرو فکری

*معنی: این آواز و ناله نی، از آتش عشق الهی است و از باد و تعلقات مادی و نفسانی و هوا و هوس نیست. هرکس که از این آتش
عشق الهی بی بهره است، نیست و نابود باد.
*مفهوم: ارزشمندی و هستی بخشی عشق؛ کلام اولیا، آتشین است.
*نکته: بانگ نی، الهامش از آتش عشق حق است و حیات مردان خدا بسته به این است که چنین آتشی در درون خود داشته باشند.
هرکسی که این آتش الهی هنوز در او درنگرفته و عاشق نشده است، نیست و نابود باد.

کسی از عشق خالی شد، فسرده است	گرش صد جان بُود، بی عشق، مرده است
عشق آن شعله ست کو چون بر فروخت	هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت
گفتم از عشق تو خالی نیست در عالم کسی	گفت جامی، هرکه عاشق نیست در عالم مباد
هر کس که نیست عاشق او نیست هیچ	کس انسان نخوانمش که نخواهد وصال او

۱۰-آتش عشق است کاندَر نی فتاد جوشش عشق است کاندَر می فتاد

قلمرو ادبی

*تشبیه: عشق به آتش*اضافه استعاری: جوشش عشق، عشق مانند مایعی است که می جوشد.
*جناس ناقص: نی، می*تکرار: عشق*حُسنِ تعلیل: از این که جوشش می و نغمه نی به سبب عشق باشد، غیر واقعی است.
*بیت «ترصیع» دارد. (انسانی)

قلمرو فکری

*معنی: این بیت مثال بیت قبل است: اگر نی به ناله و حنین پر سوز و گداز می افتد به خاطر آتش عشقی است که در آن افتاده
و موجب نوای حزین آن شده است و اگر باده می جوشد آن هم به خاطر جوشش عشق است.
*مفهوم: عشق در همه هستی جاری و ساری است، شورا فکنی عشق در هستی
باده کاندَر خُنَب می جوشد نهران
ز اشتیاق روی تو جوشد چنان
عامل این سحرها عشق است و جز او هیچ نیست
عشق پیدا کن و گر پیدا نکردی خون گری
جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و چالاک ش

قلمرو زبانی

حریف: هم نشین، دوست، همدم و همراه هرکه از یاری برید: عاشق هجران دیده، عاشق گرفتار به درد فراق و جدایی
*ما: ضمیر شخصی جدا، مرجع آن، عاشقان

قلمرو ادبی

پردهٔ اول: آهنگ و نغمه های مُرتب در اصطلاح موسیقی پردهٔ دوم: حجاب* جناس تام یا همسان: پرده و پرده

پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن راز جناس ناقص: بُرید و دَرید

*پردهٔ ما درید: ایهام دارد ۱- ما را رسوا کرد، راز ما را آشکار کرد ۲- پرده ها و حجاب را از پیش چشم ما برداشت تا معشوق حقیقی را ببینیم.

قلمرو فکری

*معنی: نغمه های نی، همدم هر عاشق هجران دیده است و کسی که عاشقی حقیقی نیست، نی راز او را فاش می کند و برای کسی که جویای معرفت و شناخت حق است پرده ها و حجاب ها را از مقابل چشم برمی دارد تا زیبایی معشوق حقیقی را ببیند.

تو راصبا و مرا آب دیده شد غماز

راز نایی می کند نی آشکار

مرا محرم راز خود ساخت نی

ز راز نهران پرده انداخت نی

*مفهوم: نی، راز عاشقان را افشا می کند؛ نی یاری کنندهٔ عاشقان جویای معرفت برای دیدار معشوق حقیقی، رسوایی عاشق

*نکته: نی با نغمه های سوزناک خود، راز پنهان عاشق ناکام را فاش می کند و پرده ها و حجاب ها را از پیش چشم عاشقان راستین برمی دارد تا آن ها زیبایی معشوق حقیقی را ببیند.

قلمرو زبانی

*تَریاق: پادزهر، ضدزهر

*دمساز: مونس، همراز، درداشنا

*مشتاق: دارای شوق و اشتیاق، مایل و راغب به چیزی، آرزومند، منظور عاشق هجران دیده ای که در تلاش است به وصال برسد.

استفهام انکاری: در هر دو مصراع؛ که دید؟ هیچ کس ندید که: چه کسی، ضمیر پرشی است.

قلمرو ادبی

تشبیه: نی به زهر و تریاق، و دمساز و مشتاق تضاد و مراعات النظیر: زهر و تریاق

*پارادوکس: زهر و تریاق بودن نی، و دمساز و مشتاق بودن نی

*مصراع اول و دوم موازنه دارند (انسانی) * تکرار و واژه آرای: نی

قلمرو فکری

*معنی: نی هم زهر است و هم پادزهر. در عین دردآفرینی، درمان بخش نیز هست. نی، هم همدم نی زن است و هم مشتاق وصال.
(به ظرفیت وجودی افراد بستگی دارد)

*مفهوم: نی در عین درد آفرینی درمان بخش است، خاصیت و تأثیر دوگانه ی نی

*نکته ۱: نی، زهر است برای انسان های بدکار و فاسق، و درمان است برای انسان های عارف و خدانشناس. و مفهوم این عبارت این

است که هر انسان و عاشقی به اندازهٔ ظرفیت وجودی خود از انسان کامل و عشق الهی بهره مند می شود.

*نکته ۲: خاصیت دوگانهٔ نی برای آن است که ریشه اش در عشق است، و عشق هم لذت دارد و هم درد، هم زندگی دارد و هم مرگ

مگر باده است عشق او که هم درد است و هم درمان
عاشقان را همه درد از تو و درمان از تو
چو آب نیل دو رو دارد این شکنجه عشق
این را به چپ کشاند و آن را به راست آرد

کرا یک روز درد افزود دیگر روز درمان شد
هر که بیمار تو شد هم تو کنی تیمارش
به اهل خویش چو آب و به غیر او خون خوار
این را به وصل آرد و آن را سوی جدایی

***یادداشت:** آواز نی برای آن ها که « دردِ اشتیاق » ندارند، تلخی و غم انگیزی دارد اما برای اهل درد و عاشقانِ حقیقت، تریاق یا پادزهر است. نی که دم‌ساز و همدم نی زن است و لب بر لب نوازنده خود دارد، مانند یک عاشق هجران کشیده، مشتاق و در تلاش است تا به وصال برسد

۱۳- نی، حدیث راه پر خون می‌کند قصه های عشق مجنون می‌کند

قلمرو زبانی

***حدیث:** هر چه که از آن خبر دهند و نقل کنند، خبر، سخن ***حدیث گردن:** سخن گفتن، حکایت کردن

قلمرو ادبی

***راه پر خون:** کنایه از راه خونین و پرخطر عشق و عاشقی، راهی که عاشق در آن خویشتن را فنا می‌کند. و به قول حافظ « آن جا جز این که جان بسپارند، چاره نیست.»

***قصه:** داستان، سرگذشت ***قصه گردن:** قصه گفتن ***مجنون:** نماد عاشق ناکام و به وصال نرسیده ***تلمیح:** قصه های عشق مجنون

قلمرو فکری

***معنی:** نی، داستان راه خونین عشق را بیان می‌کند و از قصه عشق عاشقانی چون مجنون - که سراسر درد و رنج است - سخن به میان می‌آورد.

***مفهوم:** دشواری و پرخطر بودن راه عشق و ناکامی عاشق در وصال

در این دشواری ره، جان من شد
شیر در بادیۀ عشق تو روباه شوند
راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست
چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود
که هر که پای در این ره نهاد، سر بنهاد
آه از این راه که در وی خطری نیست که نیست
آن جا جز آن که جان بسپارند چاره نیست
ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد

۱۴- محرم این هوش جز بی هوش نیست مَر زبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو زبانی

***محرم:** خودی، رازدار، همدم، همدل، آشنا، هم راز ***هوش:** فهم، شعور، آگاهی
***مَر:** در ادبیات کهن ایران ظاهراً برای تاکید پیش از اسمی به کار می‌رفته است که پس از آن « را » باشد و از نظر معنی بودن و نبودن آن فرقی نداشته است. ***را:** فک اضافه، مَر زبان را مشتری: مشتری زبان

قلمرو ادبی

***هوش:** استعاره از عشق و اسرار و حقیقت آن ***بی هوش:** استعاره از عاشق ***زبان:** مجاز از سخن ***جناس ناقص:** هوش و گوش
***اسلوب معادله:** مصراع دوم مثال و معادلی برای مصراع اول است. ***مراعات النظیر:** زبان و گوش
***پارادوکس:** محرم هوش بودن بی هوش ***تشخیص:** مشتری بودن گوش

قلمرو فکری

***معنی:** حقیقت عشق را هر کسی درک نمی‌کند، تنها عاشق (بی هوش) محرم است، همان طور که گوش برای درک سخنان زبان،

ابزاری مناسب است. (هم مفهوم با ابیات ۳ و ۱۷ و ۱۸)

***مفهوم:** درک حقیقت عشق را، عاشقی مدهوش شایسته است، تقابل عقل و عشق، دردآشنایی عارف سوخته دل

می ز رطل عشق خوردن کار هر بی ظرف نیست
دل بی سوز کم گیرد نصیحت از صحبت مردی
وحشی ای باید که بر لب گیرد این پیمان را
مس تابیده ای آور که گیرد در تو اکسیرم

قلمرو زبانی

*غم: غم عشق *بی‌گناه: بی‌هنگام، بی‌وقت، بی‌موقع *بی‌گناه شدن: فرارسیدن هنگام غروب یا شب
*سوز: سوزش، التهاب، شور و اشتیاق بسیار که غم افزا باشد، غم شدید جدایی از معشوق *همراه: آمیخته

قلمرو ادبی

*روزها بیگانه شد: به پایان رسیدن روز؛ کنایه از زمان و عمر سپری شد *روزها: مجاز از عمر
*جناس ناقص: سوز و روز *تکرار یا واژه‌آرایی: روزها

قلمرو فکری

*معنی: عاشق، عمرش را با درد و غم عشق سپری می‌کند و روزها را با سوز دل به پایان می‌برد. (درد طلب عشاق و میل به وصال در آنان دائمی است و یک لحظه قطع نمی‌شود.)

*مفهوم: در غم بی‌پایان عشق به سر بردن و سوختن، بی‌پایان بودن غم عشق عاشق

عمری گذشت در غم هجران روی دوست
مرغم درون آتش و ماهی درون آب
بگفتم: روز بیگانه است و ره دور است، گفتا: رو
به من بنگر به ره منگر که من ره را نوردیدم
مغایر: حافظا تکیه بر آیام چو سهو است و خطا
من چرا عشرت امروز به فرداکنم

*نکته: اگر مقصود از زندگی، برای دیگران، برخورداری از لذات دنیاست، از دیدگاه عاشق، برخورداری راستین وصول به معشوق است. و لذا دوام عمر و سپری گشتن روزگار چندان مهم نیست و او سپری شدن عمر در این حالت غمگین نمی‌شود.

۱۶- روزها گر رفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

قلمرو زبانی

*باک: ترس *تو: مرجع آن، عشق الهی که پایدار و جاودان و پاک است.

قلمرو ادبی

*جناس ناقص: باک و پاک *تضاد: رو و بمان

قلمرو فکری

معنی: اگر روزهای زندگی عاشق سپری شوند، چندان مهم نیست. ای عشق الهی، آرزومندم تو پایدار و جاودانه باشی زیرا هیچ کس مانند تو پاک و منزه نیست. (از دید عاشق عارف، جز عشق هیچ چیز دیگری ارزش ندارد، پس باکی نیست از دست برد)

*مفهوم: تنها حقیقت ارزشمند جهان، عشق است. استغنا و بی‌نیازی و رضای عارفانه

زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر
مگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست
تو دایم مان که صحبت جاودان نیست
من ار مانم و گر نه باک از آن نیست
هرچه باشد برود عشق بماند جاوید
ما و این عشق دل افروز که جان در جانیم
من و دل گر فدا شدیم چه باک
غرض اندر میان سلامت اوست

۱۷- هرکه جز ماهی، ز آبش سیر شد هرکه بی‌روزی است، روزش دیر شد

قلمرو زبانی

*بی‌روزی: بی‌نوا و درویش *دیرشد: سپری شد و زمان گذشت *روزش دیر شد: روزگارش تباہ شد، درمانده و خسته شد.

قلمرو ادبی

*ماهی: نماد یا استعاره از عاشق واقعی، عارف واصل *سیرشد: بی‌میل شد؛ کسی که در دأشنا نباشد به دریای جذبۀ الهی و شناور شدن در آن میلی ندارد.

*روزی: استعاره از بهره مندی از عشق *بی‌روزی: کنایه از بی‌بهره بودن از عشق و معرفت

*آب: استعاره از عشق و معرفت *سیر: مجاز از بیزار *جناس ناقص: سیر و دیر

قلمرو فکری

*معنی: تنها ماهی دریای حق (عاشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هر کس از عشق بی بهره باشد، روزگارش تباه و بیهوده می شود. (هر گاه کسی دچار دل سیری و ملال گردد معلوم می شود که از عشق و معرفت بی بهره است) *مفهوم: شیفتگی عاشقان حقیقی و تباهی بی بهرگان از عشق، درد آشنایی عارف دل سوخته، عشق مایه حیات عاشقان است.

تو دیدی هیچ عاشق را سیری بود از این سودا
هر که چون ماهی نباشد، جوید او پایان آب
تو دیدی هیچ ماهی را که او شد سیر از این دریا
هر که او ماهی بود کی فکرت پایان کند

۱۸- در نیابد حال پخته، هیچ خام پس سخن کوتاه باید، والسلام

قلمرو زبانی

*در نیابد: درک نمی کند *والسلام: سخن به پایان رسید، شبه جمله است و در مقام اتمام نامه و سخنرانی گفته می شود و خود کوتاه شده عبارت « والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته » است.

قلمرو ادبی

*پخته: کنایه و نماد از عارف واصل که در راه عشق با تجربه است، همان ماهی دریای حق در بیت بالا
*خام: کنایه و نماد از انسان بی بهره از عشق، همان هر که جز ماهی در بیت بالا
*کوتاه کردن سخن: کنایه از سخن نگفتن، به پایان بردن کلام
*تضاد: پخته و خام

قلمرو فکری

*معنی: کس که عاشق نباشد، حال عارف واصل را درک نمی کند. پس بهتر است سخن را کوتاه کنم و به پایان برسانم.
*مفهوم: فقط عاشق، حال عارف واصل را درک می کند. درد آشنا طلبی برای درک حقیقت عشق، ناقصان، سخن کاملان را درک نمی توانند بکنند.

باران اشکم می دود وز ابرم آتش می جهد
مگر مجنون شناسد، حال من چیست
با پختگان گوی این سخن سوزش نباشد خام را
که در هجران لیلی مبتلا شد
به زیر آن درختی رو که او گل های تر دارد
دلای کسی بنشین که او از دل خبر دارد

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه «دستور» را در بیت های زیر مشخص کنید.

*چه نیکو گفت با جمشید، دستور
که با نادان نه شیون باد و نه سور
*گر ایدونک دستور باشد کنون
بگویم سخن پیش از رهنمون
*دستور: مصراع اول ← وزیر
*دستور: مصراع دوم ← اجازه و فرمان

۲- با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می توان «دیر شدن» و «بیگاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

*پلی؛ زیرا هر دو به به مفهوم سپری شدن و به پایان رسیدن است

*مکر او معکوس و او سرزیر شد
روزگارش برد و روزش دیر شد
*سرزیر: مخفف سرازیر = سرنگون *روزگارش برد: عمر خود را سپری و ضایع کرد.
*بیگاه شد، بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد
خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد
۳- بیت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید.

سر من از ناله من دور نیست
لیک چشم و گوش را آن نور نیست
الف) کارکرد «را» ← نشانه مالکیت؛ در این کاربرد، همیشه با فعل «بودن» و مشتقات آن می آید.
ب) نقش دستوری قسمت های مشخص شده

*دور: مسند
*آن نور: مفعول

قلمرو ادبی

۱- بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس تام (همسان) بررسی کنید.

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد
*نیست: در مصراع اول، منفی «است»، در مصراع دوم، صفت «نابود و فانی»

*باد: در مصراع اول، هوا، در مصراع دوم، فعل داعی است

ب) نی، حریف هر که از یاری بُرید
پرده هایش پرده های ما درید
*پرده اول: آهنگ و نغمه های مرتب در اصطلاح موسیقی *پرده دوم: پوشش، حجاب

۲- به بیت زیر توجه کنید

مُسْتَمِعِ صاحب سخن را بر سر کار آورد
غنچه خاموش، بلبل را به گفتار آورد
در این بیت، مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه ای که می توان جای دو مصراع را عوض کرد؛ در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» میگویند.
*توجه: در اسلوب معادله، مقصود شاعر یا نویسنده، در دو عبارت مستقل نحوی بیان می شود؛ به گونه ای که یکی از طرفین، معادلی برای تأیید مفهوم عبارت دیگر است.

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را
دزدِ دانا می کشد اول چراغ خانه را
شانه می آید به کار زلف در آشفتنی
آشنایان را در آیام پریشانی بپرس
عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را
سیل یکسان می کند پست و بلند راه را
*در کدام بیت درس، شاعر از این آرایه ادبی بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

مَحْرَمِ این هوش جز بی هوش نیست
مَر زبان را مُشتری جز گوش نیست
مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه ای که می توان جای دو مصراع را عوض کرد؛ در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است.

قلمرو فکری

۱- مقصود مولوی، از «تی» و «نیستان» چیست؟

*نی: استعاره از مولانا یا نماد هر انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا

*نیستان: نماد یا استعاره از عالم معنا

۲- کدام بیت، به این سخن مشهور: «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ اَصْلِهِ» (هر چیزی سرانجام به اصل خود باز می‌گردد). اشاره دارد؟

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

۳- حافظ، در هریک از بیت های زیر، بر چه مفهومی تأکید دارد؟ بیت های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.

الف) در ره عشق نشد کس به یقین، محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

*مفهوم: هر کس از دریچه پندار خود درباره مسائل قضاوت می‌کند.

هر کسی از ظنّ خود شد یارِ من از درون من نجست اسرارِ من

ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمنِ عمر بگو بسوز که بر من به برگِ کاهی نیست

*مفهوم: بی ارزش بودن عمر

روزها گر رفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

۴- جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

شماره بیت	مفهوم
سیزدهم	دشوار و پر خطر بودن راه عشق
هفتم	اسرار و حقایق عشق با حواس و ادراک ظاهری، درک و شناخته نمی‌شود.
هفدهم	اشتیاق پایان ناپذیر عاشق
دوازدهم	نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق
دهم	عشق در همه هستی جریان دارد یا ساری است.

سوالات امتحانی

۱- با توجه به بیت های زیر، به پرسش ها پاسخ دهید:

بشنواز نی چون حکایت می کند
کز نیستان تا مرا بریده اند
از جداییها شکایت می کند
در نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق

الف) مقصود از «نی»، «جدایی»، «نیستان» و «اشتیاق» چیست؟

نی: هر انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا مانند مولانا *نیستان: نماد یا استعاره از عالم معنا
*اشتیاق: در متن درس کشتی روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی
ب) مقصود از «مرد و زن» چیست؟ *مرد و زن: مراعات نظیر و مجاز از کُل هستی و همه پدیده ها
ج) معنی واژه های «نفیر»، «شرحه»، «شرحه شرحه» و «فراق»، «اشتیاق» را بنویسید.
*نفیر: فریاد و زاری به صدای بلند *شرحه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند.
*شرحه شرحه: پاره پاره؛ صفت است برای سینه، سینه شرحه شرحه *فراق: جدایی
*اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب
ه) در بیت سوم، دو آرایه ادبی، مشخص کنید. *سینه: مجاز از شنونده درد آشنا *جناس ناقص: شرح و شرحه
و) این بیت ها در چه قالبی سروده شدند؟ چرا؟
مثنوی؛ زیرا شعری است که همه ابیات آن به یک وزن است و هر بیتش قافیه ای جداگانه دارد.
ز) چرا همه آفریدگان (مرد و زن) می نالند؟ به خاطر دوری از اصل خویش (جدایی از عالم معنا)
ح) مفهوم بیت سه چیست؟

سخن عارف عارف را فقط عارف عاشق آگاه به درد عشق درمی یابد و بس

۲- با توجه به بیت های زیر، به پرسش ها پاسخ دهید:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم
باز جوید روزگار وصل خویش
جفت بدحالتان و خوش حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من

الف) منظور از «اصل و وصل» چیست؟ *اصل: بازگشت به سوی خدا *وصل: عالم معنا و وطن اصلی، پیشگاه خداوندی
ب) مفهوم بیت ۱ چیست؟ میل به عروج و بازگشت به اصل خود (خداوند)
ج) آرایه های بیت ۱ را بنویسد.

*جناس ناقص: اصل و وصل *آشاره و تلمیح دارد به «کُل شئی یرجع الی اصله» و «انّا لله و انا الیه راجعون»
د) تفاوت معنایی «جمعیت» در دو مصراع زیر چیست؟

۱- من به هر جمعیتی نالان شدم ← گروه و دسته

۲- کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم. ← آسودگی و آرامش خاطر

ه) منظور از «بدحالتان» و «خوش حالان» چیست؟ و چه آرایه هایی ایجاد می کنند؟
*بد حالان: کسانی هستند که سیر و سلوک آن ها به سوی حق، کند است
*خوش حالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان اند.
*آرایه ها: تضاد و مجاز از همه انسان ها

و) مفهوم بیت ۳ را بنویسید. پوشیده بودن حقایق باطنی، هر کس از دریچه پندار خود درباره عارفان قضاوت می کند.
ز) معنی واژه «جفت» را بنویسید. *جفت: همراه، همدم

ح) منظور از «اسرار» چیست؟ راز های پنهان در بازگشت به حق تعالی و معشوق ازلی

۳- با توجه به دو بیت زیر:

سرّ من از ناله من دور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
لیک چشم و گوش را آن نور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست
(الف) معنی واژه های «مستور»، «دستور» را بنویسید.

*مستور: پنهان، پوشیده شده
*دستور: اجازه

ب) واژه های «دستور و مستور»، «نور و دور» چه آرایه ای ایجاد می کنند؟ جناس ناقص

ج) واژه های «گوش با نور» چه آرایه ای می سازند؟ حس آمیزی

د) منظور از «نور» چیست؟ قابلیت و توانایی، بصیرت و توان شناخت

ه) مفهوم دو بیت چیست؟

پیوند جسم و روح را نمی توان با حواس ظاهری درک کرد. آنان که اسیر جسم و جسمانیات هستند نمی توانند روح لطیف را ادراک کنند.

(و) معنی «نیست» را در دو مصراع بنویسید.

*«نیست» اول و سوم: منفی «است» و گذرا به مسند * «نیست» دوم و چهارم: گذرا به مفعول به معنی «ندارد».

ز) کارگرد «را» در مصراع های دوم و چهارم:

*مصرع دوم: نشانه مالکیت؛ در این کاربرد، همیشه با فعل «بودن» و مشتقات آن می آید.

*مصرع چهارم: حرف اضافه، «برای»

ح) منظور از «چشم و گوش» چیست؟ مجاز از «حواس ظاهری»

ط) واژه های «جان» از نظر معنایی معادل کدام واژه در بیت اول است؟

*سرّ (راز): زیرا راز های ناله های نی (مولانا) مثل جان دیدنی نیست.

۴- با توجه به بیت های زیر، به پرسش ها پاسخ دهید:

نی حریف هر که از یاری برید
پرده هایش پرده های ما درید

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشق است کاندنر نی فتاد
جوشش عشق است کاندنر می فتاد

(الف) تفاوت معنایی «پرده» را در بیت اول، به ترتیب بنویسید. *پرده اول: نغمه های نی

ب) دو تشبیه، مشخص کنید. *بانگ نای به آتش

ج) معنای «نیست باد» در مصراع اول و دوم را بنویسید. *اولی: تنها نفس و دمیدن نیست. *دومی: نیست و نابود شود.

ه) یک «استعاره» و یک «اضافه استعاری» مشخص کنید.

*آتش در مصراع دوم: استعاره از بانگ نای

(و) در بیت دوم «حسن تعلیل» را بنویسید. *حسن تعلیل: از این که جوشش می و نغمه نی به سبب عشق باشد، غیر واقعی است.

ز) مفهوم بیت های اول و دوم را بنویسید.

*مفهوم بیت اول: ارزشمندی و هستی بخشی عشق؛ کلام اولیا، آتشین است.

*مفهوم بیت دوم: عشق در همه هستی جاری و ساری است، شورا فکنی عشق در هستی

ح) چرا شاعر، «نی» را «حریف هر که از یاری برید» می داند؟

زیرا خود نی هم از نیستان دور مانده است و رنج و فراق دوری را چشیده است.

ط) «حریف» در مصرع «نی حریف هر که از یاری برید» به چه معنایی است؟ دوست، همدم، همراز

۵- با توجه به شعر زیر به سؤالات پاسخ دهید.

همچو نی زهری و تریاقی کی دید
همچو نی دمساز و مشتاقی کی دید
نی حدیث راه پر خون می کند
قصه های عشق مجنون می کند
محرم این هوش جز بیهوش نیست
مَر زبان را مشتری جز گوش نیست

الف) در کدام بیت به «تأثیر دوگانه و انعطاف پذیری نی» اشاره دارد؟ و این «تأثیر دوگانه» به چه چیزی بستگی دارد؟
بیت نخست، به ظرفیت وجودی افراد بستگی دارد.

ب) سه مورد تضاد در این بیت ها بیابید. زهر و تریاق، دمساز و مشتاق، هوش و بی هوش

ج) در کدام بیت «اسلوب معادله» برقرار است؟

بیت سوم: زیرا ۱- مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است؛ ۲- می توان جای دو مصراع را عوض کرد؛
۳- شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ ۴- مقصود شاعر یا نویسنده، در دو عبارت مستقل نحوی بیان شده است؛ ۵- یکی از طرفین، معادلی برای تأیید مفهوم عبارت دیگر است.

د) در کدام بیت «تلمیح» دیده می شود؟ بیت دوم

ه) کدام بیت با بیت زیر مفهوم مشترک دارد و آن مفهوم مشترک چیست؟

در نیابد حال پخته، هیچ خام
پس سخن کوتاه باید، والسلام

بیت سوم: زیرا سخن عاشق عارف را فقط عاشق عارف می فهمد و بس

و) «پارادوکس» را در بیت اول، مشخص کنید.

*زهر و تریاق بودن نی، و دمساز و مشتاق بودن نی

ج) مفهوم هر یک از ابیات را بنویسید.

*بیت اول: تأثیر دوگانه و انعطاف پذیری نی، نی در عین دردآفرینی، درمان بخش نیز هست.

*بیت دوم: دشواری و پرخطر بودن راه عشق و ناکامی عاشق در وصال

*بیت سوم: درک حقیقت عشق را، عاشقی مدهوش شایسته است، تقابل عقل و عشق، دردآشنایی عارف سوخته دل

ط) منظور از «راه پر خون» چیست؟ گنایه از راه خونین و پرخطر عشق و عاشقی، راهی که عاشق در آن خویشتن را فنا می کند.

ی) معنی واژه های «تریاق، دمساز و مشتاق» را بنویسید.

*تریاق: پادزهر، ضدزهر *دمساز: مونس، همراز، درآشنا

*مُشتاق: دارای شوق و اشتیاق، مایل و راغب به چیزی، آرزومند

ک) منظور از مصراع «محرم این هوش جز بی هوش نیست» چیست؟

حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند و تنها عاشق، محرم عشق است

۶- با توجه به دو بیت زیر به سؤالات پاسخ دهید.

در غم ما روزها بیگاه شد
روزها با سوزها همراه شد

روزها گر رفت، گو، رو، باک نیست
تو بمان ای آن که چون تو، پاک نیست

الف) منظور از «غم» چیست؟ غم عشق

ب) معنی واژه های «بیگاه»، «باک» و «همراه» را بنویسید.

*بیگاه: بی هنگام، بی وقت، هنگام غروب *باک: ترس و هراس *همراه: در این متن، آمیخته

ج) معنی «بیگاه شد» چیست و کنایه از چیست؟ فرا رسیدن هنگام غروب یا شب؛ و کنایه از زمان و عمر سپری شد.

د) منظور از «تو» در مصراع «تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست» کیست؟ خداوند (معشوق) یا عشق و محبت

ه) بیت اول را معنی کنید.

عاشق، عمری غمگین است (عمرش در با غم و درد عشق سپری می کند) و روزها را با سوز دل به پایان می برد.

۷- با توجه به ابیات

- هر که جز ماهی ز آبش سیر شد
هر که بی روزی است روزش دیر شد
- در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید ، والسلام
- الف) منظور از « ماهی »، « آب » چیست؟ * ماهی: عاشق واقعی، عارف * آب: عشق و معرفت
ب) منظور از « بی روزی » و « دیر شدن روز » به چه معناست ؟
* بی روزی: بی بهره از عشق * روز دیر شد: ملول و خسته می شود، روزگارش تباہ و بیهوده می شود.
- ج) در مصراع اول خطاب شاعر به کیست؟ حق، عشق الهی، خدا
د) منظور از مصراع دوم چیست؟ هرگسی از عشق بی بهره باشد، روزگارش تباہ و بیهوده می شود .
ه) بیت اول را معنی کنید.
تنها ماهی دریای حق (عاشق) از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هر کس از عشق بی بهره باشد، روزگارش تباہ و بیهوده می شود
- و) مصراع اول بیت دوم به چه معناست؟
* آن که راه عشق نسپرده است (از عشق بی بهره است)، از حال عارف واصل بی خبر است.
ز) منظور از « پخته » و « خام » چه کسانی است؟
* پخته: عاشق، عارف * خام: غیر عاشق، غیر عارف
- ۸- در مصراع های زیر، کدام قسمت، معادل مفهوم واژه « نیستان » در « نی نامه » مولانا است؟
الف) مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک
ب) ما به فلک بودیم یار ملک بوده ایم
ج) کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحر خاست؟
د) آن که آورد مرا باز برد در وطنم
- * باغ ملکوت، فلک، بحر، وطن